

داستان انبیا

حضرت

شعیب

نام:

نام خانوادگی:

حضرت شُعَیْب علیه السلام

یکی از پیامبران خدا حضرت شعیب علیه السلام است که نام او در قرآن یازده بار آمده است. خداوند او را به سوی مردم مَدَیْن و آئیکه فرستاد تا آنها را به یکتاپرستی و آیین خدایی دعوت نماید و از بت پرستی و فساد اخلاقی نجات بخشد.

در مورد سلسله نسب شعیب، به اختلاف نقل شده، محدّث معروف مسعودی او را از فرزندان نابت بن مدین بن ابراهیم دانسته است.^۱

مَدَیْن شهری بود که در سرزمین معان، نزدیک شام، در قسمت انتهایی حجاز قرار داشت، مردم آن علاوه بر بت پرستی و فساد اخلاقی، در داد و ستدها خیانت و کلاهبرداری می کردند، کم فروشی و خیانت در خرید و فروش حتی کم نمودن طلا و نقره در سکه های پول، در میانشان رایج بود، و به خاطر حبّ دنیا و ثروت اندوزی، به نیرنگ و حيله دست می زدند و به انواع تباهیهای اجتماعی خو گرفته بودند.

آئیکه نیز قریه ای آباد و پردرخت در نزدیک مَدَیْن بود، مردم آنجا نیز همچون مردم مدین غرق در فساد بودند.

خداوند از میان مردم مدین، حضرت شعیب علیه السلام را به پیامبری برانگیخت تا آنها و

۱- به این ترتیب «شعیب بن صفوان بن عیفا بن نابت بن مدین بن ابراهیم» بنابراین او از نواده های حضرت ابراهیم علیه السلام از ناحیه نابت بوده از ناحیه اسماعیل و اسحاق. (بحار، ج ۱۲، ص ۳۷۵).

مردم اطراف را از لجنزار تباهی‌ها برهاند و به سوی توحید و صفا و صمیمیت دعوت نماید.^۱

حضرت شعیب یکی از پیامبران عرب بود، ولی به گفته بعضی او از نسل ابراهیم علیه السلام بود، بلکه نوۀ دختری حضرت لوط بود، توضیح اینکه:

از شیخ صدوق به سند خود روایت شده که حضرت شعیب علیه السلام و حضرت ایوب و بلعم با عورا، از فرزندان گروهی بودند که هنگام تبدیل آتش نمرودی به گلستان، به ابراهیم علیه السلام ایمان آوردند، و همراه ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام به سرزمین شام هجرت کردند، و سپس آن گروه با دختران حضرت لوط علیه السلام ازدواج نمودند، و هر پیامبری که بعد از ابراهیم علیه السلام و قبل از بنی اسرائیل به وجود آمد، از نسل همین سه نفر بود.^۲

حضرت شعیب علیه السلام ۲۴۲ سال عمر کرد، از بعضی از روایات و گفتار مفسران و قرائن استفاده می‌شود که شعیب علیه السلام از طرف خدا به سوی دو قوم (قوم مَدَین و قوم اَیکه) فرستاده شد، هر دو قوم از اطاعت او سرکشی نمودند و هر کدام به یک نوع عذاب سخت گرفتار شدند.^۳

حضرت شعیب علیه السلام با منطق و استدلال و شیوه‌های حکیمانه و مهربانگی، قوم خود را به سوی خدا و عدالت دعوت می‌کرد، بیان او به قدری جالب و جاذب و گیرا بود که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«كَانَ شُعَيْبٌ خَطِيبُ الْأَنْبِيَاءِ؛ شُعَيْبٌ علیه السلام خطیب و سخنران در بین پیامبران بود.»^۴

نمونه‌ای از بیانات شعیب علیه السلام در هدایت قوم

«ای قوم من! خدا را پرستش کنید که جز او معبود دیگری برای شما نیست، پیمان‌ها و وزن را در خرید و فروش کم نکنید، دست به کم فروشی نزنید، من هم اکنون شما را در نعمت می‌بینم، ولی از عذاب روز فراگیر بر شما بیمناک هستم.

ای قوم من! پیمان‌ها و وزن را با عدالت تمام دهید، و بر کالاهای مردم عیب نگذارید، و از حق آنان نگاهید، و در زمین به فساد و تباهی نکشید.

آنچه خداوند از سرمایه‌های حلال برای شما باقی گذارده، برایتان بهتر است اگر

۱- وَاللّٰی مَدَیْنٌ اَخَاهُمْ شُعَيْبًا... (هود: ۸۴، عنکبوت: ۳۶).

۲- بحار، ج ۱۲، ص ۳۸۴.

۳- همان، ص ۳۸۷ و ۳۸۳.

۴- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹۴.

ایمان داشته باشید، و من پاسدار شما (و مأمور بر اجبارتان به ایمان) نیستم.^۱
ای قوم من! به من بگویید هر گاه من دلیل آشکارتری از پروردگارم داشته باشم و رزق (و موهبت) خوبی به من داده باشد (آیا می توانم بر خلاف فرمان خدا رفتار کنم؟) من هرگز نمی خواهم چیزی را که شما را از آن باز می دارم، خودم مرتکب شوم، من جز اصلاح - تا آنجا که توان دارم - نمی خواهم، و توفیق من جز به خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم.

ای قوم من! دشمنی و مخالفت با من سبب نشود که شما به همان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند، گرفتار شوید، و ماجرای عذاب قوم لوط از شما چندان دور نیست، از درگاه پروردگار خود آمرزش بطلبید، و به سوی او بازگردید که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است.

ای قوم من! آیا قبیلۀ کوچک من، نزد شما عزیزتر از خداوند است؟ در حالی که فرمان او را پشت سر انداخته اید، پروردگارم به آنچه انجام می دهید آگاهی دارد.
ای قوم من! هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید، من هم کار خود را خواهم کرد! و به زودی خواهید دانست که عذاب خوار کننده به سراغ چه کسی خواهد آمد و چه کسی دروغگو است. شما انتظار بکشید و من هم در انتظارم.^۲

لجاجت و گستاخی قوم شعیب علیه السلام

قوم شعیب به جای اینکه به دعوت مهرانگیز و منطقی شعیب علیه السلام گوش فرا دهند و برای تأمین سعادت دنیا و آخرت خود، از او اطاعت کنند، لجاجت کردند و با کمال گستاخی و بی پروایی در برابر او ایستادند، تا آنجا که او را جاهل و سفیه و کم عقل خواندند و با صراحت به او گفتند: «إِنَّكَ لَأَنْتَ السَّفِيهُ الْجَاهِلُ تَوَقُّعاً كَمَ عَقْلٍ وَ نَادَانِ هَسْتِ.»^۳

و نیز در پاسخ به دعوت شعیب علیه السلام گفتند: «آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند، ترک کنیم، یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم، تو با اینکه بردبار و آدم فهمیده ای هستی، چرا این حرفها را می زنی؟!
ای شعیب! بسیاری از آنچه را می گویی ما نمی فهمیم، و ما تو را در میان خود

۱- هود، ۸۳ تا ۸۶

۲- هود، آیات ۸۸ تا ۹۳

۳- تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۳۹۲

ضعیف می‌یابیم^۱ و اگر به خاطر قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می‌کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری.»^۲

آنها به این ترتیب به تکذیب شعیب، و کارشکنی در برابر آن حضرت پرداختند.

دعوت شعیب از مردم آئکه و لجاجت آنها

آئکه (بروزن ليله) آبادی معروفی بود که در نزدیکی مَدين قرار داشت، دارای آب و درختان بسیار بود، از این رو به نام آئکه (که در فارسی به معنی بیشه است) خوانده می‌شد. مردم آنجا ثروتمند و مرفه بودند، به همین دلیل غرق در غرور و غفلت بودند، و همانند مردم مَدين، بت پرست بودند و خیانت و کلاهبرداری در خرید و فروش در بین آنها رایج بود.

به فرموده قرآن، شعیب علیه السلام آنها را این گونه دعوت کرد:

«آیا تقوا پیشه نمی‌کنید، قطعاً من در میان شما پیامبری امین هستم، بنابراین پرهیزکار باشید و از من اطاعت کنید، من در برابر دعوتم، پاداشی از شما نمی‌طلبم، اجر من تنها بر پروردگار جهانیان است، حق پیمان را ادا کنید، کم فروشی نکنید، و به دیگران خسارت وارد نسازید، و با ترازوی صحیح وزن کنید، و حق مردم را کم نگذارید، و در زمین تلاش برای فساد نکنید، و از نافرمانی کسی که شما و اقوام پیشین را آفرید، پرهیزید.»

مردم لجوج آئکه نسبت سحر و جادو زدگی به شعیب دادند و گفتند: «تو از سحرشندگان هستی، تو بشری همانند ما می‌باشی، تنها گمانی که ما درباره تو داریم این است که از دروغگویان می‌باشی، اگر راست می‌گویی سنگهایی از آسمان بر سر ما بباران.»

شعیب گفت: پروردگار من به اعمالی که شما انجام می‌دهید داناتر است.

سرانجام مردم آئکه، حضرت شعیب را تکذیب کردند، و عذاب سایبان صاعقه خیز آسمان، آنها را به هلاکت رسانید.^۳

۱- یعنی تو یک آدم ضعیف الجثه و ناتوان هستی، به چه دلیل ما که مرفه و سرمایه دار هستیم، از تو پیروی کنیم - مطابق بعضی از روایات، شاه آنها به کارگزاران خود دستور داد، کالاها را احتکار کنند و قیمت‌ها را بالا ببرند، و وزن و سائل سنجش را کم نمایند (تا کم فروشی نمایند) و به این ترتیب سرکشی خود را به فرمان خدا آشکار نمایند، شعیب علیه السلام او و مردم را از این تباهی‌ها نهی کرد، شاه شعیب علیه السلام را از شهر اخراج کرد، آنگاه عذاب الهی به آن شاه و پیروانش وارد گردید. (بحار، ج ۱۲، ص ۳۸۶)

۲- هود، ۸۷ و ۹۱.

۳- شعراء، ۱۷۶ تا ۱۹۰.

شهادت جانسوز سه نماینده شعیب به دست بت پرستان

از بعضی از روایات استفاده می شود که موضعگیری قوم بت پرست شعیب علیه السلام در برابر آن حضرت، به قدری شدید بود که چند نفر از نمایندگان آن حضرت را مظلومانه و بسیار جانسوز کشتند، در این رابطه نظر شما را به سه روایت زیر جلب می کنم:

۱- سهل بن سعید می گوید: به دستور هشام بن عبدالملک (دهمین خلیفه اموی) در یکی از روستاهای متعلق به او، چاهی را حفر کردند در درون چاه جنازه مردی بلند قامت پیدا شد که پیراهن سفید در تن داشت، و دستش را بر جای ضربتی که در سرش وجود داشت نهاده بود، وقتی که دستش را کشیدند، از جای ضربت سر، خون تازه جاری شد، دستش را رها کردند، بار دیگر به روی همان ضربه قرار گرفت و خون بند آمد، و در پیراهن او نوشته شده بود: «من ابن صالح نماینده حضرت شعیب علیه السلام بودم، و از طرف او برای تبلیغ قوم، فرستاده شده بودم، قوم مرا زدند و در میان این چاه افکندند، و خاک بر سرم ریختند و چاه را پر کردند.»^۱

۲- عبدالرحمن بن زیاد می گوید: در زمین مزروعی عمویم، چاهی می کنَدیم که به خاک نرم رسیدیم، آن خاکها را کنار زدیم، ناگاه به اطاقی رسیدیم، در آنجا پیرمردی را که پارچه ای بر رویش انداخته شده بود دیدیم، ناگاه در کنار سرش نامه ای یافتیم، در آن نوشته بود: «من حسان بن سنان نماینده شعیب پیامبر بودم، از سوی او به سوی این بلاد آمدم و مردم را به سوی خدای یکتا دعوت نمودم، آنها مرا تکذیب کردند و در میان این اطاق درون چاه زندانی نمودند، و در اینجا هستم تا روز قیامت برپا گردد و در دادگاه الهی آنها را محاکمه کنند.»^۲

۳- نیز نقل شده: سلیمان بن عبدالملک (هفتمین خلیفه اموی) به سرزمین «وادی القری» رسید، دستور داد در آنجا چاهی حفر نمایند، کارگران به حفر چاه مشغول شدند، ناگاه به سنگ بزرگی رسیدند، آن سنگ را از جا کردند، ناگاه جنازه مردی را در زیر آن سنگ یافتند که دو پیراهن بر تن داشت، و دستش را بر سرش نهاده بود، وقتی که دستش را کشیدند، خون از سرش فوران کرد، سپس دست را رها کرده بر جای

۱- بحار، ج ۱۲، ص ۳۸۳.

۲- کنز الفوائد کراچکی، ص ۱۷۹.

خود روی سر قرار گرفت و خون بند آمد.

همراه آن جنازه نامه‌ای را یافتند که در آن چنین نوشته شده بود: «من حارث بن شعیب غسانی هستم، به نمایندگی از شعیب علیه السلام برای تبلیغ به سوی قومش رفتم، آن قوم مرا تکذیب نمودند، و مرا کشتند.»^۱

داشتن روح پلید، مجازات گنهکار مغرور

عصر حضرت شعیب علیه السلام بود، یک نفر مغرور گنهکار که بازوان ستبر و سلامتی و پیکر چاق و چله‌ای داشت، به هر که می‌رسید می‌گفت: «من با اینکه گنهکارم خداوند مرا هیچگونه مجازات ننموده، و از هر نظر در سلامتی و عافیت هستم، پس مجازات الهی دروغ است.»

خداوند به حضرت شعیب علیه السلام الهام کرد به آن شخص بگو: «ای احمق! چقدر تو را مجازات کنم، تو ظاهر سالمی داری ولی باطنت سراسر تیره و تار است، قلب کور و واژگونه داری، از این رو گوش شنوا و چشم بینا و دلی آگاه و پند پذیر نداری آیا آن همه بلا و بیماری کافی نیست؟!»

شعیب علیه السلام سخن خداوند را به او ابلاغ کرد. او گفت: اگر خداوند مرا مجازات کرده، نشانه آن چیست؟ شعیب علیه السلام از خدا خواست تا نشانه مجازات او را بیان کند، خداوند به شعیب علیه السلام الهام کرد: «نشانه‌اش این است که از عبادتهایی که انجام می‌دهی مانند نماز، روزه، زکات و... هیچگونه لذت روحی نمی‌بری، اطاعت تو ظاهری زیبا دارد، ولی باطن آن همچون گردوی پوچ است، گردوی پوچ را اگر در زمین بکاری، هرگز رشد نخواهد کرد.

لیک یک ذره ندارد ذوق جان
جَوَزها بسیار در وی مغز نی
صورت بیجان نباشد جز خیال

از نماز و از زکات و غیر آن
طاعتش نغز است و معنی نغرنی
دانه بی مغز کی گردد نهال

حضرت شعیب علیه السلام سخن خداوند را به او ابلاغ کرد، او به راز مطلب متوجه شد و همچون الاغ در گل فرو ماند.^۲

۱- همان، ص ۱۸۰.

۲- دیوان مثنوی مولانا، دفتر دوم.

عشق و دلدادگی شعیب علیه السلام به خدا

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده فرمود: حضرت شعیب علیه السلام به عشق خدا آنقدر گریه کرد تا نابینا شد، خداوند او را بینا کرد، باز آنقدر گریست تا نابینا شد، باز خداوند او را بینا کرد، برای بار سوم نیز آنقدر به عشق الهی گریست که نابینا شد، خداوند باز او را بینا کرد، در مرتبه چهارم، خداوند به او چنین وحی کرد:

«ای شعیب! تاکی به این حالت ادامه می دهی؟ اگر گریه تو از ترس آتش دوزخ است، آن را بر تو حرام کردم، و اگر از شوق بهشت است، آن را برای تو مباح نمودم.»
شعیب علیه السلام عرض کرد:

«إِلَهِی وَ سَیِّدِی أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی مَا بَكَيْتُ خَوْفًا مِنْ نَارِکَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِکَ، وَلَکِنْ عَقْدَ حُبِّکَ عَلَى قَلْبِی فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاکَ ؛ ای خدای من وای آقای من! تو می دانی که من نه از خوف آتش دوزخ تو گریه می کنم و نه به خاطر اشتیاق بهشت تو، بلکه حب و عشق تو در قلبم گره خورده که قرار و صبر ندارم تا تو را (با چشم دل) بنگرم و به درجه نهایی عرفان و یقین برسم، و مرا به عنوان حبیب درگاهت بپذیری.»

خداوند به شعیب فرمود: «اکنون که دارای چنین حالتی هستی به زودی کلیم و همسخن خودم موسی علیه السلام را خدمتگذار تو می کنم.»^۱

سفارش شعیب به نماز

شعیب علیه السلام بسیار نماز می خواند، و به مردم می گفت: نماز بخوانید چرا که نماز انسان را از کارهای زشت و گناه باز می دارد، ولی آن قوم نادان که رابطه بین نماز و ترک گناه را درک نمی کردند، از روی مسخره به آن حضرت می گفتند: «آیا این ورژها و ذکرها و حرکات تو به تو فرمان می دهد که ماسنت نیاکان و فرهنگ مذهبی خود را ترک کنیم، و یا نسبت به اموالمان بی اختیار باشیم، تو که یک آدم بردبار و خوش فهم بودی، حالا چرا چنین شده ای؟» (مضمون آیه ۸۷ سوره هود)^۲

۱- علل الشرایع، ص ۳۰ و ۳۱؛ بحار، ج ۱۲، ص ۳۸۱؛ چنانکه در شرح زندگی حضرت موسی علیه السلام ذکر خواهد شد، حضرت موسی علیه السلام بیش از ده سال چوپان حضرت شعیب علیه السلام گردید.

۲- مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۸۸.

عذاب زلزله، و ابر صاعقه خیز بر قوم شعیب

تلاشها و دعوت‌های شبانه‌روزی حضرت شعیب علیه السلام موجب شد که گروه اندکی از مردم ایمان آوردند ولی اکثریت آنها بر اثر غرور و سرکشی سزاوار عذاب سخت الهی گشتند.

از امام باقر علیه السلام نقل شده: «خداوند به شعیب علیه السلام وحی کرد که صد هزار نفر از قوم تو را عذاب خواهم نمود، شصت هزار نفر از نیکان آنها، و چهل هزار نفر از بدان را.» شعیب عرض کرد: بدان سزاوار عذابند، ولی نیکان چرا؟ خداوند فرمود:

«ذَاهِنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَلَمْ يَغْضِبُوا لِعَظَمِي؛ برای اینکه آنان با گنهکاران مداهنه و سازش کردند، و به خاطر خشم من نسبت به آنها، خشم به آنها نکردند (و نهی از منکر ننمودند).»^۱

خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ؛ و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، شعیب و کسانی را که به او ایمان آورده بودند، به رحمت خود نجات دادیم و آنها را که ستم کردند، صیحه آسمانی فرا گرفت، و در دیار خود به رو افتادند و مردند.»

در مورد چگونگی عذاب قوم شعیب علیه السلام دو نوع عذاب نقل شده که ظاهراً بیانگر آن است که یک نوع عذاب برای مردم مدین بود، و نوع دیگر برای مردم آئیکه بود.^۲ چگونگی عذاب و هلاکت مردم مدین چنین بوده است: زمین لرزه بسیار شدیدی سرزمین مدین را تکان داد و در همین وقت صیحه و فریاد آسمانی شدید آنها را فرا گرفت، و آنها به رو بر زمین افتادند و مردند، به گونه‌ای نابود شدند که گویی هرگز از ساکنان آن دیار نبوده‌اند.^۳

و در مورد عذاب مردم آئیکه نوشته‌اند: هفت روز گرمای سوزانی سرزمین آنها را فرا گرفت، و اصلاً نسیمی نمی‌وزید، ناگاه قطعه ابری در آسمان ظاهر شد، و نسیمی وزیدن گرفت، آنها از خانه‌های خود بیرون ریختند و همه به طرف سایه آن ابر رهسپار شدند، و از شدت ناراحتی به آن پناه بردند.

در این هنگام صاعقه‌ای مرگبار و گوش خراش از ابر برخاست، به دنبال آن آتش بر سر مردم آیکه فرو ریخت و آنها را به هلاکت رسانید.^۱
 آری این است عاقبت نکبت بار سرکشان لجوج، و آلودگان به فساد و انحراف، که خداوند در پایان می فرماید:

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُ هُمْ مُؤْمِنِينَ؛ در این ماجرا نشانه و درس عبرت است، ولی اکثر آنها ایمان نیاوردند.»^۲

و نیز می فرماید:

«الْأُ بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِثْتُ ثَمُودَ؛ دور باد از رحمت خدا اهل مدین، همانگونه که قوم ثمود دور شدند.»^۳

(پایان داستان های زندگی حضرت شعیب علیه السلام)

۱- شعراء، ۱۸۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۶۴. نا گفته نماند که به گفته بعضی از محققین عذاب قوم شعیب یک بار بود که بر مردم مدین و آیکه وارد شد که آمیخته با زلزله و ابر صاعقه خیز و صیحه بود.

۲- شعراء، ۱۹۰.

۳- هود، ۹۵.